



## آموزه ۱: **سی مرغ و سیمرغ**

۱- **مجمعی کردند مرغان جهان / آنچه بودند آشکارا و نهان**

**قلمرو زبانی:** مجمع: محل اجتماع، انجمن / **مجمعی کردند:** در جایی جمع شدند /

مرغ: پرنده / **بودند:** فعل غیر اسنادی، وجود داشتند / **آشکارا:** شناخته شده / **نهان:**

ناشناخته / **قلمرو ادبی:** **قالب:** مثنوی / **وزن:** فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رشته انسانی)

/ **آشکارا، نهان:** تضاد / **آشکارا و نهان:** مجاز از همه / **مرغ:** نماد رهرو، سالک

/ **جهان، نهان:** جناس / **واج آرای:** «ا» / در بیتها تمثیل دیده می شود.

**بازگردانی:** همه پرندگان شناخته و ناشناخته جهان در جایی گرد آمدند.

**پیام:** همایش پرندگان

۲- **جمله گفتند این زمان در روزگار / نیست خالی هیچ شهر از شهریار**

**قلمرو زبانی:** **جمله:** همگی / **روزگار:** دو تلفظی / **هیچ شهر:** گروه اسمی در جایگاه نهاد / **هیچ:** صفت مبهم؛ شهر: هسته / **شهریار:** پادشاه /

**قلمرو ادبی:** **شهر:** مجاز از سرزمین / **جمله، هیچ:** تضاد / **شهر، شهریار:** هم‌ریشگی (رشته انسانی)

**بازگردانی:** همه پرندگان گفتند هیچ زمانی هیچ سرزمینی بدون شاه نبوده است.

**پیام:** ضرورت وجود رهبر و راهنما

۳- **چون بود کاقلم ما را شاه نیست / بیش از این بی شاه بودن راه نیست**

**قلمرو زبانی:** **چون:** چگونه / **بود:** می‌باشد (بن ماضی: بود، بن مضارع: بُو) / **چون بود:** چگونه است؟ / **کاقلم:** که اقلیم / **اقلیم:** سرزمین / **را:**

دارندگی (اقلیم ما شاه ندارد.) / **نیست:** در مصراع اول، وجود ندارد / **راه نیست:** مصلحت نیست / **قلمرو ادبی:** **شاه، راه:** جناس ناهمسان / **واژه**

**آرای:** شاه، نیست / **نیست:** ردیف

**بازگردانی:** چرا سرزمین ما شاهی ندارد، بیشتر از این درست نیست که کشور بدون شاه بماند.

**پیام:** ضرورت وجود رهبر

☐ **دهد** که پرنده دانایی بود و **افسری** بر سر داشت، گفت: ای یاران، من بیشتر از همه شما جهان را گشته ام و از اطراف و **اکناف** گیتی آگاهم.

**ما، پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است.** من او را می‌شناسم، نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیانه دارد.

**قلمرو زبانی:** **دهد:** شانه به سر، پویک / **افسر:** تاج / **اکناف:** جمع گنّف، کناره‌ها، اطراف / **گیتی:** جهان / **پیشوا:** مرشد، راهنما، رهبر / **شهریار:**

**شاه / پس:** پشت / **قاف:** نام کوهی افسانه‌ای که به گمان خداجویان، سیمرغ بر فراز آن آشیانه دارد / **را «در ما را نیز»:** حرف اضافه به معنی برای،

**مالکیت / پرندگان:** بدل از ما / **قلمرو ادبی:** **دهد:** نماد راهبر و راهنما / **افسر:** استعاره از کاکل / **جهان را گشته ام:** کنایه از اینکه با تجربه ام /

**سیمرغ:** نماد خداوند



☐ در **خرد** و **بینش**، او **را همتایی** نیست؛ از هر چه گمان توان کرد زیباتر است. با خردمندی و زیبایی، شکوه و **جلالی** بی مانند دارد و با خرد و دانش خود، آنچه خواهد تواند.

**قلمرو زبانی:** خرد: عقل و دانش، علم، آگاهی / همتا: مثل و مانند/ «را» در «او را همتایی نیست»، به معنی داشتن (او همتایی ندارد) / جلال: شکوه / آنچه خواهد تواند: هر چه بخواد می‌تواند انجام دهد.

**بازگردانی:** در دانش و خرد بی همتاست و از هر چه تصور شود زیباتر است. با خردمندی و زیبایی، بزرگی و شکوهی بی مانند دارد و با دانایی و خرد هر چیزی را که بخواد به دست خواهد آورد.

☐ **سنجش نیروی او در توان** ما نیست. چه کسی می‌تواند ذره‌ای از خرد و شکوه و زیبایی او را **دریابد**؟ سالها پیش شبی از کشور چین گذشت و **پری** از پرهایش بر این سرزمین افتاد. آن پر چنان زیبا بود که هر که آن را دید، نقشی از آن به خاطر سپرد. این همه نقش و نگار که در جهان هست، هر یک **پرتوی** از آن پر است! شما که خواستار شهریاری هستید. باید او را بجوید و به درگاه او راه یابید و بدو **مهرورزی** کنید. لیکن باید بدانید رفتن بر کوه قاف کار آسانی نیست.

**قلمرو زبانی:** سنجش: اندازه گیری / توان: قدرت / چه کسی ... دریابد: پرسش انکاری / پرتو: اشعه / مهرورزی: عشق ورزی / **قلمرو ادبی:** پر:

نماد تجلی خداوند / چین: نماد زیبایی (سرزمین چین به زیبایی و نقاشی و نگارگری شهرت داشته است) / **پرتو:** استعاره از اندک

**بازگردانی:** ما از شناخت او و نیرویش ناتوانیم. و کسی نمی‌تواند حتی مقدار کمی از بزرگی و زیبایی او را درک کند. سالها پیش شبی که از آسمان کشور چین می‌گذشت، یکی از پرهایش بر زمین چین افتاد و آنقدر آن پر زیبا بود که زیبایی آن درخاطر همه ماند و هر جا زیبایی هست بازتاب نور آن پر زیباست. اگر می‌خواهید شاه داشته باشید باید به حضورش برسید و به او عشق بورزید؛ ولی باید بدانید رفتن به کوه قاف بسیار سخت است. **پیام:** جلوه شکوه جهان در ذات جاودان خداوند.

شیرمردی باید این ره را شگرف / زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف

**قلمرو زبانی:** شگرف: قوی، نیرومند / را: حرف اضافه، برای / زان که: زیرا که / ژرف: عمیق / **قلمرو ادبی:** شیرمرد: تشبیه، وجه شبه: دلاوری

/ دریا: نماد راه دشوار و سخت. / **واج آرایی:** صامت «ر» / ژرف، ره: واژه آرایی

**بازگردانی:** تنها مردی نیرومند و شایسته می‌تواند این راه را ببیماید؛ زیرا این راه، طولانی و پر خطر است.

**پیام:** دشواری راه عشق

☐ **پرنندگان** چون سخنان هدهد را شنیدند، **جملگی** مشتاق دیدار **سیمرغ** شدند و همه فریاد برآوردند که ما آماده ایم؛ ما از خطرات راه نمی‌هراسیم؛ ما خواستار سیمرغیم.

**قلمرو زبانی:** جملگی: همه / **قلمرو ادبی:** سیمرغ: نماد خدا

**بازگردانی:** پرنندگان چون سخنان هدهد را شنیدند، همه دل به دیدن سیمرغ بستند و فریاد زدند که ما آماده ایم، از خطرات راه ترسی نداریم. ما خواهان سیمرغیم.

**پیام:** رسیدن به خداوند

☐ هدهد گفت «آری، آن که او را شناسد، دوری او را تحمل نتواند کرد و آنکه بدو رو آورد، بدو نتواند رسید.»

**قلمرو ادبی:** رو آوردن به کسی: کنایه از به سمت او رفتن، توجه کردن به او



**بازگردانی:** هدهد گفت: آری؛ هر کس او را بشناسد، دوری از او را نمیتواند تحمل کند و وقتی به سوی او برود به دلیل شکوه و بزرگی او نمیتواند به او برسد.

**پیام:** شکوه خداوند و طاقت دوری خدا را نداشتن

□ **اما چون از خطرات راه، اندکی بیشتر سخن به میان آورد، برخی از مرغان از همراهی بازایستادند و زبان به پوزش گشودند. بلبل گفت: من گرفتار عشق گلم. با این عشق، چگونه میتوانم در جستجوی سیمرغ این سفر پر خطر را بر خود هموار کنم؟**

**قلمرو زبانی:** باز ایستادند: فعل پیشوندی، توقف کردند / پوزش: عذر خواهی / چگونه میتوانم: پرسش انکاری / **قلمرو ادبی:** سخن به میان آورد: حرف زد / مرغ: استعاره از رهرو / بلبل: نمونه مردمان جمال پرست و عاشق عشق مجازی است. / گل: نماد زیباییهای زودگذر، عشق مجازی / بازایستادند: کنایه از منصرف شدن / زبان: مجاز از دهان / زبان گشودن: کنایه از سخن گفتن

**بازگردانی:** ولی وقتی از خطرهای راه بیشتر حرف زد، برخی از پرندگان از همراهی با او پشیمان شدند و پوزش خواستند. بلبل که نماد مردمان جمال پرست است گفت: من گرفتار عشق گلم. با این عشق، چگونه میتوانم در جستجوی سیمرغ این سفر خطرناک را به پایان برم و خودم را به سیمرغ برسانم.

**پیام:** کسی که به زیباییهای دنیا دل ببندد، نمیتواند به خداوند نزدیک شود.

□ **هدهد به بلبل پاسخ گفت مهرورزی تو بر گل کار راستان و پاکان است، اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیشتر نیست.**

**قلمرو زبانی:** مهرورزی: عشق ورزی / راستان: راست کرداران / محبوب: دلبر

**بازگردانی:** عشق تو به گل کار انسانهای پاک و درستکار است، ولی زیبایی معشوق تو چند روز بیشتر به درازا نمیکشد. گل زود پژمرده میشود و از بین میرود.

**پیام:** آگاهی دادن به بی خبران

**گل اگر چه هست بس صاحب جمال / حُسن او در هفتهای گیرد زوال**

**قلمرو زبانی:** بس: بسیار / صاحب جمال: زیبا / حسن: زیبایی، نیکویی / زوال: نابودی، از بین رفتن / **قلمرو ادبی:** گل: نماد دلبر زمینی و مجازی / هفته: مجاز از مدت اندک

**بازگردانی:** اگرچه گل بسیار زیباست، ولی زیبایی او زود از بین میرود.

**پیام:** زودگذر بودن زیباییهای جهان

□ **طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغ بهشتی ام. روزگاری دراز در بهشت به سر برده ام. مار با من آشنا شد؛ آشنایی با او سبب گردید که مرا از بهشت بیرون کنند. اکنون آرزویی بیش ندارم و آن این است که بدان گلشن خرم بازگردم و در آن گلزار باصفا بیاسایم. مرا از این سفر معذور دارید که مرا با سیمرغ کاری نیست.**

**قلمرو زبانی:** به سر بردن: گذراندن / گلشن: گلزار / خرم: سرسبز / باصفا: سرسبز / آسودن: آرامش یافتن، استراحت کردن (بن ماضی: آسود، بن مضارع: آسا) / مرا معذور دارید: عذر مرا بپذیرید / طاووس، بهشت، مار: تناسب / **قلمرو ادبی:** طاووس: نماد و نمونه اهل ظاهر است که تکالیف

مذهب را به امید مزد، یعنی به آرزوی بهشت و رهایی از رنج دوزخ انجام میدهند. / رابطه طاووس با مار و بهشت: تلمیح به افسانه رانده شدن آدم از بهشت. ابلیس با راهنمایی طاووس در تن مار خود را پنهان کرد و وارد بهشت شد و آدم و حوا را وسوسه کرد تا از میوه درخت ممنوعه بخورند



و به این دلیل همه با هم از بهشت رانده شدند. / **مار:** نماد ابلیس / **گلشن، گلزار:** استعاره از بهشت / **عبارت من مرغ بهشتی ام.....بیرون کنند:** تلمیح دارد به ماجرای رانده شدن آدم از بهشت

**بازگردانی:** طاووس هم بهانه آورد که من مرغ بهشتی ام. مدتی دراز در بهشت زیستم. آشنایی با مار باعث شد که مرا از بهشت بیرون کنند و حالا آرزویی جز برگشتن به بهشت و آسایش در آن گلستان ندارم. مرا ببخشید که کاری با سیمرغ ندارم.

**پیام:** دوری انسان بهشت جو از خداوند

▣ **هدد پاسخ گفت بهشت جایگاهی خرم و زیباست؛ اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است.** بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است.

**قلمرو زبانی:** خرم: سرسبز / پرتو: اشعه / جمال: زیبایی / **قلمرو ادبی:** پرتوی از جمال سیمرغ: استعاره (جمال سیمرغ به خورشید تشبیه شده است). / بهشت چون ذره در ... است: تشبیه / ذره، خورشید: تضاد

**بازگردانی:** هدد پاسخ داد: بهشت بسیار سرسبز و زیباست؛ اما زیبایی بهشت هم جزئی از زیبایی سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ مانند ذره در برابر خورشید است.

**پیام:** شکوه و زیبایی سیمرغ

هر که داند گفت با خورشید راز / کی تواند ماند از یک ذره باز

**قلمرو زبانی:** که: کس / داند: بتواند / بازماندن: عقب ماندن؛ واپس ماندن / **کی تواند؟:** پرسش انکاری / **قلمرو ادبی:** خورشید: استعاره از خداوند

/ **راز گفتن:** کنایه از نزدیک شدن و همسخنی / **نمی‌تواند:** امکان ندارد / **ذره:** استعاره از خواسته‌های کوچک، بهشت / **بازماندن:** کنایه از نرسیدن

/ **خورشید، ذره:** تضاد / **راز، باز:** جناس ناهمسان / «داند» و «ماند»: **جناسواره؛** زیرا اختلاف در بیش از دو واج است / **که و کی:** جناس

**بازگردانی:** هر کس بتواند به خداوند نزدیک شود و رازش را به او بگوید ممکن نیست از خواسته‌های کوچک خود بازماند و به آن نرسد.

**پیام:** عشق خداوند از هر چیزی بالاتر است.

▣ **آن گاه باز شکاری که شاهان او را روی شست می‌نشانند و با خویشتن به شکار می‌برند چنین گفت من بسیار کوشیده ام تا روی دست شاهان**

جا گرفته ام. پیوسته با انسان بوده ام و برای آنان شکار کرده ام. چه جای آنست که چندین شاهان بگذارم و در بیابانهای بی آب و علف در جستجوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن په که مرا نیز معذور دارید.

**قلمرو زبانی:** چه جای آنست؟: پرسش انکاری / به: بهتر / **فعل «است» بعد از «آن به»** به قرینه معنوی حذف شده است. / **قلمرو ادبی:** باز: نماد

مردم درباری و جاه طلب / **شست:** مجاز از دست / **دست شاهان:** نماد جاه و منصب / **گذارم:** کنایه از رها کنم / **بیابانهای بی آب و علف:** استعاره

از سختی‌های راه عشق / **دست، شست:** جناس

**بازگردانی:** آن وقت، باز شکاری گفت که شاهان مرا روی انگشت شصت می‌نشانند و با خود به شکار می‌برند. من تلاش زیادی کرده ام تا به این

مقام رسیده ام و همیشه با ایشان همراه بوده ام و برای ایشان شکار کرده ام، چرا باید شاهان را رها کنم و در بیابانهای بی آب و علف در جستجوی

سیمرغ سرگردان شوم؟ بهتر است که مرا از این کار معاف کنید.

**پیام:** جاه جو نمی‌تواند در راه عشق گام بردارد.



بعد از آن مرغان دیگر سر به سر / عذرها گفتند مشتبی بی خبر

**قلمرو زبانی:** مرغ: پرنده / عذر: بهانه / سر به سر: همگی / مشت: گروه / بی خبر: ناآگاه / **قلمرو ادبی:** واج آرایبی: صامت «ر» / واژه آرایبی:

سر / مرغ: نماد رهروان راه عشق

**بازگردانی:** پس از آن [ماجرای] دیگر پرندگان که گروهی نادان و بی خبر بودند، بهانه‌هایی آوردند.

**پیام:** بهانه آوردن برای حرکت نکردن به سوی حق

□ **اما** هدهد دانا یک یک آنان را پاسخ گفت و عذرشان را رد کرد و چنان از شکوه و خرد و زیبایی سیمرغ سخن راند که مرغان **جملگی** **شیدا** و **دل باخته** گشتند؛ بهانه‌ها **یکسو نهادند** و خود را آماده ساختند تا در طلب سیمرغ به راه خود ادامه دهند و به **کوه قاف** سفر کنند.

**قلمرو زبانی:** اما: حرف ربط / «را» در «آنان را»: حرف اضافه، به معنی «به» / سخن راند: فعل مرکب / **جملگی:** همگی / **شیدا:** عاشق، دلداره

/ **باختن:** از دست دادن (بن ماضی: باخت، بن مضارع: باز) // **شیدا، دل باخته:** رابطه معنایی ترادف / **کوه قاف:** کوهی که سیمرغ بر آن آشیان دارد.

/ **قلمرو ادبی:** **دل باخته:** کنایه از عاشق / **یک سو نهادن:** کنایه از رها کردن

**بازگردانی:** ولی هدهد دانا به تک تک ایشان پاسخ داد و بهانه‌های شان را نپذیرفت و چنان از بزرگی و دانایی و زیبایی سیمرغ حرف زد که همه

مرغان، عاشق و دلداره سیمرغ شدند بهانه‌ها را کنار گذاشتند و خودشان را آماده کردند تا برای یافتن سیمرغ به راه خود ادامه دهند و به کوه قاف بروند.

□ آن گاه اندیشیدند که در **پیمودن** راه و در هنگام گذشتن از **دریاها و بیابانها، راهبر** و پیشوایی باید داشته باشند. آن گاه برای انتخاب رهبر و

پیشوا که در راه، آنان را **رهنمون** شود، **قرعه زدند. قضا را** قرعه به نام هدهد افتاد. پس بیش از **صد هزار** مرغ به دنبال هدهد به پرواز درآمدند.

راه **بس** دور و دراز و هراسناک بود. هر چه می‌رفتند پایان راه پیدا نبود.

هدهد به مهربانی به همه جرئت می‌داد؛ اما دشواری‌های راه را پنهان نمی‌ساخت.

**قلمرو زبانی:** **پیمودن:** طی کردن (بن ماضی: پیمود، بن مضارع: پیمای) // **راهبر:** راهنما، رهبر / **رهنمون:** رهنما، پیشوا / **قرعه زدن:** قرعه کشی

کردن / «را» در «قضا را»: حرف اضافه به معنی «از» // **قضا را:** اتفاقا (هماوا: غذا: خوراکی، غذا: جنگ) / **درآمدند:** آغازیدند / **بس:** بسیار /

**قلمرو ادبی:** **دریاها و بیابانها:** استعاره از سختی‌های راه عشق، تضاد / **پیشوا، راهبر، راه:** تناسب / **صد هزار:** مجاز از بسیار

**بازگردانی:** فکر کردند که در پیمودن این راه و برای گذشتن از دریاها و بیابانها رهبر و پیشوایی باید داشته باشند. آن وقت برای انتخاب رهبر که

آنان را در راه راهنمایی کند، قرعه کشی کردند. از قضا قرعه به نام هدهد افتاد پس بیشتر از صد هزار مرغ به دنبال هدهد پرواز کردند راه بسیار دور و دراز و وحشتناک بود هرچه بیشتر می‌رفتند کمتر می‌رسیدند هدهد با مهربانی به همه دل و جرئت می‌داد؛ ولی دشواری‌های راه را پنهان نمی‌کرد.

**پیام:** داشتن رهبری خردمند

**گفت ما را هفت وادی در ره است / چون گذشتی هفت وادی، درگه است**

**قلمرو زبانی:** را: فک اضافه، در راه ما / **وادی:** سرزمین / **است:** در مصراع اول غیراسنادی، (وجود دارد) / **وادی:** دره، سرزمین / **درگه:**

بارگاه، مخفف درگاه آستانه در، جلوی در / **قلمرو ادبی:** **وادی:** مجاز از بیابان / **واژه آرایبی:** هفت وادی، است



**بازگردانی:** گفت هفت سرزمین در راه ماست، وقتی از این هفت سرزمین بگذریم به پیشگاه سیمرغ می‌رسیم.  
**پیام:** گذشتن از مراحل بسیار خطرناک برای رسیدن به خداوند

**وانیامد در جهان زین راه کس / نیست از فرسنگ آن آگاه کس**

**قلمرو زبانی:** وانیامد: بازنگشت، فعل پیشوندی / راه: منظور راه عشق است / فرسنگ یا فرسخ: واحد مسافت، تقریباً شش کیلومتر / قلمرو ادبی:

فرسنگ: مجاز از مسافت / راه، فرسنگ: تناسب / واج آرای: صامت «س»، «ن»

**بازگردانی:** کسی در جهان از این راه بازنگشته است و کسی از طول این راه آگاه نیست.

**پیام:** برگشت ناپذیری راه عشق

### وادی نخست: طلب

۱- چون فروآیی به وادی طلب / پیشت آید هر زمانی صد تعب

**قلمرو زبانی:** فرو آمدن: وارد شدن / طلب: خواستن، اولین قدم در تصوف است و آن حالتی است که در دل سالک پیدا می‌شود و او را به جستجوی

معرفت و حقیقت وامی دارد / پیشت آید: جلوی تو در می‌آید / تعب: رنج و سختی / قلمرو ادبی: وادی طلب: اضافه تشبیهی / صد: مجاز از بسیار

/ طلب، تعب: جناسواره (از نظر آوایی)

**بازگردانی:** وقتی به سرزمین طلب برسی، هر لحظه، گرفتار صدها رنج و گرفتاری می‌شوی.

**پیام:** همراه بودن طلب با رنج

۲- مال، اینجا بایدت انداختن / ملک اینجا بایدت درباختن

**قلمرو زبانی:** بایدت: لازم است / جهش ضمیر در «بایدت» / اینجا: منظور وادی طلب است / ملک: دارایی / درباختن: از دست دادن (بن ماضی):

درباختن، بن مضارع: درباختن / قلمرو ادبی: مال انداختن: کنایه از رها کردن / ملک: مجاز از دارایی و ثروت / اینجا بایدت: واژه آرای

**بازگردانی:** در این مرحله تو باید قدرت و ثروت را رها کنی.

**پیام:** رها کردن وابستگی‌ها

### وادی دوم: عشق

۱- بعد از این وادی عشق آید پدید / غرق آتش شد کسی کاتجا رسید

**قلمرو زبانی:** این: ضمیر اشاره است و به وادی طلب برمی‌گردد / آید: فعل اسنادی، می‌شود / پدید: آشکار / قلمرو ادبی: وادی عشق: تشبیه /

غرق آتش: استعاره، غرق‌کنندگی و ویژگی آب است در اینجا آتش با عشق به آب مانند شده که فرد راه در خود غرق می‌کند، چون ویژگی آب و آتش

در یک جا جمع شده متناقض نما است. / آتش: استعاره از عشق / واج آرای صامت «د» / غرق آتش شد: کنایه از اینکه آتش عشق همه وجودش

را فرا می‌گیرد.

**بازگردانی:** پس از این مرحله، سرزمین عشق آشکار می‌شود. کسی که به آنجا برسد، عشق همه وجودش را در بر می‌گیرد.

**پیام:** عاشق شدن



## ۲- عاشق آن باشد که چون آتش بود / گرم رو، سوزنده و سرکش بود

**قلمرو زبانی:** گرم رو: صفت فاعلی کوتاه، شیفته، به شتاب رونده و چالاک، کوشا / سوزنده: سوزاننده / **قلمرو ادبی:** چون آتش بود: تشبیه / سوزنده: کنایه از نابودکننده / گرم رو: کنایه از چالاک / سرکش بودن عشق: تشخیص / سرکش: کنایه از فرمان ناپذیر / تناسب: آتش، گرم، سوزنده

**بازگردانی:** عاشق کسی است که مانند آتش چالاک، تیز، سوزان و فرمان ناپذیر باشد.

**پیام:** بی قراری عاشق

## وادی سوم: معرفت (شناخت)

### ۱- بعد از آن بنمایدت پیش نظر / معرفت را وادی ای بی پا و سر

**قلمرو زبانی:** آن ضمیر اشاره است و به وادی عشق برمی گردد / را: اضافه گسسته / جهش ضمیر «ت» در «بنمایدت پیش نظر»: پیش نظرت بنماید / **قلمرو ادبی:** معرفت را وادی ای: تشبیه معرفت «مشبه» به وادی «مشبه به» / بی پا و سر: کنایه از بی کران / پا، سر: تناسب

**بازگردانی:** بعد از مرحله عشق سرزمینی بی پایان از شناخت در برابر چشم تو آشکار و هویدا می شود.

**پیام:** بی پایان بودن معرفت

### ۲- چون بتابد آفتاب معرفت / از سپهر این ره عالی صفت

**قلمرو زبانی:** چون: وقتی که، حرف ربط / معرفت: شناخت / سپهر: آسمان / عالی صفت: والامقام، بلندمرتبه / موقوف المعانی / **قلمرو ادبی:** آفتاب معرفت: تشبیه رسای اضافی / آفتاب، سپهر، تابیدن: تناسب

**بازگردانی:** وقتی شناخت خدا مانند آفتاب در آسمان این مسیر ارزشمند آشکار شود،

**پیام:** وارد شدن به مرحله شناخت

### ۳- هر یکی بینا شود بر قدر خویش / بازیابد در حقیقت صدر خویش

**قلمرو زبانی:** بازیابد: فعل پیشوندی، می فهمد، درمی یابد / صدر: طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می یابد. / **قلمرو ادبی:** بینا شود: کنایه از آگاه شود / صدر: مجاز از ارزش و اعتبار / قدر، صدر: جناس ناهمسان

**بازگردانی:** هر کسی به اندازه توانش آگاه و بینا می گردد و به درستی از مقام خود باخبر می شود.

**پیام:** یافتن جایگاه به اندازه شناخت

## وادی چهارم: استغنا (بی نیازی)

### ۱- بعد از این وادی استغنا بود / نه درو دعوی و نه معنا بود

**قلمرو زبانی:** استغنا: بی نیازی، در اصطلاح بی نیازی سالک از هر چیز جز خدا / درو: در او، مرجع «او»: وادی استغنا / دعوی: ادعا، ادعای خواستن یا داشتن چیزی؛ معنی و دعوی دو مفهوم متقابل و متضادند. معنی حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و دعوی لافی است تهی از معنی / بود: می باشد / **قلمرو ادبی:** وادی استغنا: تشبیه رسای اضافی / واژه آرای: نه؛ نه؛ بود



**بازگردانی:** بعد از این مرحله، سرزمین استغنا و بی نیازی است که در آن، خواسته و ادعایی وجود ندارد.  
**پیام:** ترک همه خواسته‌ها

۲- هشت جنت نیز این جا مرده‌ای است / هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای است

**قلمرو زبانی:** جنت: بهشت / افسرده: سرمزده، منجمد / قلمرو ادبی: هفت، هشت: تناسب، جناس ناهمسان / جنت، دوزخ: تضاد / هشت جنت...  
مرده‌ای است: جانبخشی / مرده بودن: کنایه از بی ارزش بودن / هفت دوزخ همچو...: تشبیه / دوزخ چون یخ است: متناقض نما / یخ بودن دوزخ:  
کنایه از بی ارزشی / واژه آرای: است

**بازگردانی:** در این مرحله هشت طبقه بهشت، مانند مرده‌ای بی روح و بی ارزش است و هفت مرحله جهنم مانند یخ سرد و منجمد است.  
**پیام:** بی اعتنائی به بهشت و توجه به خداوند

### وادی پنجم: توحید (یگانگی)

۱- بعد از این وادی توحید آیدت / منزل تفرید و تجرید آیدت

**قلمرو زبانی:** توحید: یگانه دانستن خداوند / تفرید: دل خود را متوجه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فرد شمردن و یگانه دانستن خدا؛ تفرید را عطار در معنی گم شدن عارف در معروف به کار می‌برد؛ یعنی وقتی که در توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را گم کند و به فراموشی سپارد. / تجرید: در لغت به معنای تنهایی گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند؛ در اصطلاح تصوف خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست / این: ضمیر اشاره است به وادی استغناء برمی گردد. / ضمیر «ت»: در هر دو «آیدت» متمم است. / قلمرو ادبی: وادی توحید: تشبیه / منزل تفرید و تجرید: تشبیه / تجرید: جناس ناهمسان / واج آرای: صامت «ت» /  
واژه آرای: آیدت

**بازگردانی:** در این مرحله، سرزمین توحید روبه رویت قرار می‌گیرد، جایی که یکی شدن با حق و خالی شدن قلب از غیر او پیش روی تو است.  
**پیام:** فقط به خداوند توجه داشتن

۲- روی‌ها چون زین بیابان در کنند / جمله سر از یک گریبان بر کنند

**قلمرو زبانی:** روی: چهره / در کردن: بیرون کردن / گریبان: یقه / بر کردن: بلند کردن، برداشتن / قلمرو ادبی: روی: مجاز از وجود / رو در کردن: کنایه از عبور کردن / بیابان: استعاره از وادی توحید / سر از یک گریبان بر کردن: کنایه از به وحدت رسیدن / روی، سر، گریبان: تناسب / در کنند، بر کنند: جناس ناهمسان

**بازگردانی:** وقتی که از این بیابان بگذرند، همه به وحدت و اتحاد می‌رسند.  
**پیام:** رسیدن به مقام توحید

### وادی ششم: حیرت (سرگشتگی)

۱- بعد از این وادی حیرت آیدت / کار دائم درد و حسرت آیدت





**قلمرو زبانی: حیرت:** سرگردانی، در اصطلاح صوفیه، امری است که در هنگام تأمل و حضور و تفکر بر قلب عارفان وارد می‌شود / این: مرجع آن وادی توحید / **آیدت در مصراع نخست:** متمم «آید به نزد تو»؛ در مصرع دوم «آیدت» مضاف الیه است و جهش دارد «کارت دائم درد و حسرت شود» / فعل آید: در مصرع اول به معنی فرا می‌رسد و ناگذر است؛ اما در مصرع دوم در معنی است آمده و گذرا به مسند است / «آید»: فعل نخست به معنای «می آید»، فعل دوم به معنای «می شود» / **قلمرو ادبی: وادی حیرت:** تشبیه / درد، حسرت: تناسب **بازگردانی:** پس از این مرحله سرزمین حیرت در برابرت قرار می‌گیرد و کار تو پیوسته درد و حسرت کشیدن خواهد بود. **پیام:** رنج کشیدن در مرحله سرگردانی

## ۲- مرد حیران چون رسد این جایگاه / در تحیر مانده و گم کرده راه

**قلمرو زبانی: حیران:** سرگشته / تحیر: سرگشته شدن، حیران شدن / **این جایگاه:** منظور وادی حیرت است / **قلمرو ادبی: مرد:** مجاز از انسان / واج آرای: تکرار صامت «ر»  
وقتی انسان سرگردان و حیران به این جایگاه برسد در سرگردانی می‌ماند و راه را گم می‌کند. **بازگردانی:** سرگردانی و حیرت در راه شناخت خداوند **پیام:** سرگردانی و حیرت در راه شناخت خداوند

## وادی هفتم: فقر و فنا

### ۱- بعد از این وادی فقر است و فنا / کی بود اینجا سخن گفتن روا؟

**قلمرو زبانی: فقر:** درویشی و در اصطلاح رهروان «فنا فی الله» و نیستی سالکان و بیرون آمدن از صفات خود است و این نهایت سیر رهروان است / فنا: نیست شدن و در اصطلاح سقوط اوصاف ناپسند است / روا: جایز / است: فعل غیر اسنادی، وجود دارد / «است» در جمله دوم حذف به قرینه لفظی / **کی بود روا:** پرسش انکاری؛ هرگز روا نیست. / **قلمرو ادبی: وادی فقر:** تشبیه رسای اضافی / **وادی فنا:** تشبیه رسای اضافی **بازگردانی:** پس از این مرحله سرزمین نابودی قرار دارد. در این سرزمین، سخن گفتن جایز نیست. **پیام:** خاموشی رهرو پس از فنا

### ۲- صد هزاران سایه جاوید، تو / گم شده بینی ز یک خورشید، تو

**قلمرو ادبی: سایه، خورشید:** تضاد / یک، صد هزاران: تضاد / **سایه جاوید:** استعاره از موجودات که سایه حق تعالی هستند / **خورشید:** استعاره از ذات الهی / **صد هزاران:** نماد کثرت / **واژه آرای:** تو **بازگردانی:** موجودات پایدار بی شماری که همچون سایه خداوند هستند، در این جا به خورشید وجود خداوند می‌پیوندند و هیچ دیده نمی‌شوند. **پیام:** محو شدن موجودات در برابر وجود خداوند

☐ مرغان از سختی وحشت کردند و عده‌ای در همان مرحله نخست از پا در آمدند. و بسیاری در دومین منزل به زاری زار جان سپردند. اما کسانی که همت داشتند پیشتر رفتند. روزگار سفر هم سخت طولانی شد.

**قلمرو زبانی:** از پا درآمدند: عبارت فعلی / **زاری زار:** به خواری / **همت:** توجه طالب با تمام قوای روحانی خود به جانب حق برای حصول کمال خود یا دیگری / **روزگار:** اسم وندی، دو تلفظی / **دراز شدن روزگار:** طولانی شدن زمان / **قلمرو ادبی: مرغان:** نماد انسانهای رهرو / **از پا در آمدن:**



کنایه از طاقت نیاوردن در کاری / **جان سپردن**: کنایه از مردن / **مرغان**: مجاز از همه پرندگان / **وحشت کردن مرغان**: تشخیص / **به زاری زار...**:

کنایه از در بدترین وضعیت / **یار بودن همت**: تشخیص، کنایه از صبر و استقامت داشتن

**بازگردانی**: مرغان از این همه سختی وحشت زده شدند. برخی در همان نخستین منزل خسته شدند و بسیاری در دومین منزل در بدترین وضعیت

درگذشتند؛ اما آنان که همت یارشان بود پیشتر می‌رفتند زمان سفر، سخت طولانی شد،

این عده قلیل چون بر بالای کوه آمدند روشنایی خیره کننده‌ای دیدند؛ اما از سیمرغ خبری نبود.

**قلمرو زبانی**: قلیل: اندک / **قلمرو ادبی**: خبری از سیمرغ نبود: کنایه از اینکه سیمرغ حضور نداشت، دیده نمی‌شد.

**بازگردانی**: این گروه اندک چون به بالای کوه رسیدند، روشنایی خیره کننده‌ای را دیدند؛ اما از سیمرغ خبری نبود.

مرغان از خستگی و ناامیدی بی حال بر زمین افتادند و همگی را خواب در ربود. در خواب سروش غیبی از عالم غیب به آنها پیام رسانید که

سیمرغ حقیقی همان شما هستید. ناگهان از خواب پریدند. سختی‌ها و رنج‌ها را فراموش کردند و به شادمانی در یکدیگر نگریستند.

**قلمرو زبانی**: خستگی: وندی / سروش: پیام آور، فرشته پیام آور، پیامی که از عالم غیبی می‌رسد. / **نگریستن**: نگاه کردن (بن ماضی: نگریست،

بن مضارع: نگر) / **قلمرو ادبی**: از خواب پریدن: عبارت فعلی / **در ربود**: کنایه از فرا گرفتن / **سی مرغ**: نماد انسانهایی که راه کمال را تا پایان

طی می‌کنند / **در خویشتن نگریستن**: کنایه از به خود توجه کردن / **رنج، شادمانی**: تضاد

چون نگه کردند آن سی مرغ زود / بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

**قلمرو ادبی**: مرغ: نماد رهرو / **زود، بود**: جناس ناهمسان / **واژه آرای**: سی مرغ، آن / **تلمیح** به آیه " من عرف نفسه فقد عرف ربه " / **سیمرغ،**

**سی مرغ**: جناس همسان / **سیمرغ**: نماد حق و خداوند

**بازگردانی**: وقتی آن سی پرده در خود نگاه کردند، زود فهمیدند که بدون تردید خودشان همان سیمرغ هستند.

**پیام**: محو شدن و یکی شدن

خویش را دیدند سیمرغ تمام / بود خود سیمرغ سی مرغ تمام

**قلمرو ادبی**: سیمرغ: نماد حق و خداوند / **واژه آرای**: تمام، سیمرغ / **سیمرغ، سی مرغ**: جناس همسان

**بازگردانی**: خود را سیمرغ کامل دیدند و این سیمرغ همان سی پرده کامل بود.

**پیام**: محو شدن و یکی شدن

محو او گشتند آخر بر دوام / سایه در خورشید گم شد و السلام

**قلمرو زبانی**: محو: پاک، زوده، در اصطلاح از بین بردن صفات و عادات بشری برای رسیدن به ذات خداوند / **بر دوام**: همیشه / **والسلام**: همین

و بس / **قلمرو ادبی**: سایه: استعاره از موجودات / **خورشید**: استعاره از خداوند / **سایه، خورشید**: تضاد

**بازگردانی**: پرندگان برای همیشه در سیمرغ محو شدند. آری سایه وجود ایشان در پرتو خورشید خداوند نابود گشت.

**پیام**: محو و یکی شدن

گوشزد: چینش هفت وادی ◀ طلب، عشق، معرفت، استعنا، توحید، حیرت، فنا (طعم اتحاف)

کتاب منطق الطیر، عطار نیشابوری



## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- معنای واژه‌های «تجرید» و «تعب»، «قبا» را با توجه به بیت‌های زیر بنویسید.

سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟ / هم ماه با کلاهی، هم سرو با قیایی (فزخی) / مه: ماه / قبا: گونه‌ای جامه بلند مردانه جلوباز

بازگردانی: من تو را سرو و ماه نمی نخوانم؛ ولی باید بخوانم؛ زیرا تو ماهی هستی که کلاه داری و سروی هستی که قبا پوشیده ای.

در این مقام، طرب بی تعب نخواهد دید / که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید (سنایی) / طرب: شادی / تعب: رنج و سختی / سرا: خانه

بازگردانی: در این جایگاه شادی بدون رنج و سختی نیست؛ زیرا این جهان پاک و ناپاک جای نیکی و بدی است.

اولاً تجرید شو از هر چه هست / وانگهی از خود بشو یکبار دست (اسیری لاهیجی) / تجرید: در لغت به معنای تنهایی گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض

از امور دنیوی و تقرب به خداوند؛ در اصطلاح تصوف خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست.

بازگردانی: نخست تنهایی بگزین و خود را از همه چیز دور کن. سپس از خودت دست بکش.

۲- اجزای بیت زیر را طبق زبان معیار مرتب کنید؛ سپس نقش دستوری هر جزء را بنویسید.

بعد از این وادی حیرت آیدت / کار دائم درد و حسرت آیدت

بعد از این، وادی حیرت برایت آید. دائم کارت درد و حسرت آید.

بعد: قید / این: متمم / وادی: نهاد / حیرت: مضاف الیه / ت: متمم / آید: فعل تام / دائم: قید / کار: نهاد / ت: مضاف الیه / درد: مسند / حسرت:

معطوف / آید: فعل اسنادی

۳- متن زیر را با توجه به «نقش‌های تبعی» بررسی کنید.

ما، پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است. نامش سیمرخ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد.

نقش‌های تبعی: پرندگان: بدل / شهریار: معطوف / بلندترین کوه روی زمین: گروه بدلی

معطوف: ناهید و بهرام آمدند.

بدل: ناهید، دوست شاری آمد.

تکرار: ناهید آمد، ناهید.

} تبعی:

www.jafarisaeeed.ir

### قلمرو ادبی



۱- با توجه به متن درس، هر یک از پرندگان زیر، نماد چه کسانی هستند؟

بلبل (افراد جمال پرست و عاشق عشق مجازی)

باز (جاه جو و مقام طلب)

۲- «وجه شبهه» را در بیت زیر، مشخص کنید؛ شاعر برای بیان وجه شبهه، از کدام آرایه ادبی دیگر بهره گرفته است؟ توضیح دهید.

عاشق آن باشد که چون آتش بود / گرم رو، سوزنده و سرکش بود

مشبهه: عاشق / چون: ادات تشبیه / مشبهه به: آتش / وجه شبهه: گرم رو، سوزنده و سرکش // وجه شبهه دارای کنایه است.

۳- درباره تلمیح به کار رفته در بیت توضیح دهید؟

طاووس باغ قدسم، نی بوم این خرابه / آنجاست جلوه گاهم، اینجا چه کار دارم (سلمان ساوجی) / بوم: جغد

بر پایه افسانه‌های طاووس پرنده بهشتی است. ازین رو ابلیس برای درآمدن به بهشت در تن ماری رخنه کرد و مار نیز به پای طاووسی پیچید و بدین شیوه ابلیس به بهشت درآمد.

بازگردانی: من طاووس بهشتی ام نه جغد این جهان خراب. جلوه گاه من بهشت است و در این جهان مادی کاری ندارد.

## قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

گل اگر چه هست بس صاحب جمال / حسن او در هفته‌ای گیرد زوال

بازگردانی: اگرچه گل بسیار زیباست، ولی زیبایی او زود از بین می‌رود.

پیام: زودگذر بودن زیبایی‌های جهان

۲- بیت زیر با کدام بیت از درس ششم مناسبت دارد؟ دلیل خود را بنویسید.

شیرمردی باید این ره را شگرف / زانکه ره دور است و دریا ژرف ژرف

نی، حدیث راه پر خون می‌کند / قصه‌های عشق مجنون می‌کند

هر دو بیت اشاره به این دارد که راه عشق بسیار پرخطر و دشوار است.

۳- هر بیت زیر، یادآور کدام وادی از هفت وادی عشق است؟

الف) وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا / هر که فانی شد ز خود، مردانه‌ای است (عطار) / وادی فقر و فنا؛ وادی هفتم

بازگردانی: کسی به وصال خدا می‌رسد که نابود شود. هر کس فانی شد او واقعا مرد است.

ب) دل چه بندی در این سرای مجاز / همت پست کی رسد به فراز (سنایی) / وادی طلب؛ وادی نخست

بازگردانی: چرا به این جهان خاکی دل بسته ای. کسی که اراده پست دارد به جایگاه بالا نمی‌رسد.

پ) چشم بگشا به گلستان و ببین / جلوه آب صاف در گل و خار (هاتف اصفهانی) / وادی توحید؛ وادی پنجم



**بازگردانی:** چشمت را باز کن و ببین که خدا در همه جا جلوه کرده است. (آب نماد خدا و گل و خار نماد پدیده های هستی اند).

۴- با توجه به آیه شریفه و سروده زیر، تحلیلی کوتاه از داستان «سی مرغ و سیمرغ» ارائه دهید.

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ = و در روی زمین برای اهل یقین، نشانه‌هایی است و در وجود شما (نیز) نشانه‌هایی

است. پس چرا نمی‌نگرید؟

ای نسخه نامه الهی که تویی / وی آینه جمال شاهی که تویی.

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست / در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی (نجم رازی)

آدمی از دو بخش ساخته شده است: تن و روان. تن ما از جهان مادی و فرودین و روان ما از جهان برین و ایزدی ساخته شده است؛ ازین رو با خودشناسی می‌توان به خداشناسی دست یافت. در داستان سیمرغ نیز مرغان به رهروی پرداختند و سرانجام پس از رسیدن به کوه قاف دریافتند که سیمرغی که به دنبالش می‌گشته اند در درون خودشان قرار داشته است.

۵- .....

## کج حکمت: کلان تر و اولی تر

▣ **اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجه زاد و توشه، گردهای بیش نبود.** چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند و میان ایشان از برای گرده **مخاصمت رفت.** تا **آخر الامر** بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به **زاد بیشتر، بدین گرده خوردن اولی تر.**

**قلمرو زبانی:** اشتر: کاربرد پیشین شتر / **مصاحبت:** هم نشینی، هم صحبت داشتن، همسخنی / **وجه:** سرمایه، پول، نقدینه / **زاد:** توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند / **گرده:** قرص نان، نوعی نان / **مخاصمت:** دشمنی، خصومت / **آخر الامر:** سرانجام / **به زاد بیشتر:** سالمندتر / **اولی:** شایسته؛ **اولیتر:** شایسته تر (با آنکه «اولی» خود صفت تفضیلی است، در گذشته به آن «تر» افزوده اند) / **حذف فعل «باشد»** به قرینه معنوی / **قلمرو ادبی:** آب در «لب آب»: مجاز از جوی آب

**بازگردانی:** روزی سه جانور شتر، گرگ و روباهی همراه هم به سفر رفتند و تنها آذوقه شان، یک قرص نان بود. مسافتی که رفتند و خستگی بر ایشان چیره گشت، کنار جوی آبی نشستند تا استراحت کنند. به خاطر خوردن قرص نان بین‌شان اختلاف افتاد. سرانجام چنین تصمیم گرفتند که هر کس از دیگران بزرگتر باشد برای خوردن نان شایسته تر در نظر گرفته شود.

**پیام:** تقدّم و اولویت سالمندان.



■ گرگ گفت پیش از آنکه خدای تعالی این جهان بیافریند، مرا به هفت روز بیشتر مادرم بزاد. روباه گفت راست می‌گویی؛ من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرامی‌داشتم و مادرت را اعانت می‌کردم. اشتر چون مقالات گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و گرده برگرفت و بخورد و گفت: هر که مرا ببند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلاترم و جهان از شما زیادت دیده ام و بار بیشتر کشیده ام.

**قلمرو زیبایی:** جمله معترضه: تعالی / بیشتر: قبل تر / «را» در «شما را چراغ فرا داشتم»: حرف اضافه / فراداشتن: بلند کردن و بر سر دست گرفتن؛ نگه داشتن / اعانت: یاری دادن، یاری / مقالات: ج مقالنت، گفتارها، سخنان / کلان: دارای سن بیشتر، بزرگ / زیادت: بیشتر / قلمرو ادبی: کنایه: جهان زیادت دیدن (با تجربه بودن) / سجع: دیده ام، کشیده ام

**بازگردانی:** گرگ چنین گفت: هفت روز پیش از این که خدای والا، جهان را بیافریند، من به جهان آمده ام. روباه گفت: راست می‌گویند، من در شب زادروزت به مادرت کمک می‌کردم و برای شما، چراغ را نگه می‌داشتم. شتر چون گفتگوی روباه و گرگ را بدین گونه شنید، گردنش را دراز کرد و نان را خورد و چنین گفت: هر که هیکل مرا ببیند، تصدیق خواهد کرد که سن و سال من از همه شما بیشتر است و به خوردن قرص نان، شایسته ترم.

**پیام:**

سندبادنامه، ظهیری سمرقندی